

وزیر خاکستری

بازشناسی نقش داریوش همایون در حاکمیت پهلوی دوم

صفاءالدین تبرائیان

فصل اول

پیاده نظام میلشیای شوونیستی

درآمدی بر آشنایی
جنب و جوش سیاسی دهه بیست
شبه نظامیان «انجمن»
«فرمان رئیس»
انفجار مین در امیرآباد
روایت پزشکپور از واقعه کمپ امریکائیها

درآمدی بر آشنایی

«داریوش همایون» در پنجم مهر ماه سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. پدرش «نورالله» ابتدا از کارمندان اداره حسابداری مجلس شورای ملی بود که چندی بعد به وزارت دارایی منتقل شد و آخرین مسئولیت وی مستشاری دیوان محاسبات بود. نورالله، پس از بازنشستگی در نیمه نخست دهه چهل به اداره دبستان که خود تأسیس کرده بود پرداخت.^۱

مادر همایون «ثریا جمالی» نام داشت. داریوش تحصیلات خود را در تهران گذراند. تعلیمات شش ساله ابتدایی وی ابتدا در دبستان «اقدسیه» و پس از آن «ترغیب»، در سن دوازده سالگی با معدل چهارده پایان یافت، و در تیر ماه ۱۳۱۹ گواهینامه اتمام تحصیل به وی داده شد.^۲ پس از آن، دوره تحصیلات متوسطه را در دبیرستان «دارایی» در سن بیست و سه سالگی با معدل دوازده و نیم خاتمه داد، و در تیر ماه ۱۳۳۰ به دریافت گواهینامه پایان تحصیلات نایل آمد.^۳

به گونه‌ای که در اسناد بازمانده از همایون ملاحظه می‌شود، دوره تحصیلات متوسطه وی در خلال سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۰ یعنی یازده سال به درازا می‌انجامد که نشانگر درجانی و درگیری‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اوست که بدان در این

۱. *چهره‌های آشنا*. تهران، کیهان، ۱۳۴۲، ص ۶۶۲. البته گویا تأسیس دبستان یادشده به اواخر دهه سی باز می‌گردد.

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱-۹-۶۴۳هـ.

۳. همان، شماره سند ۲-۹-۶۴۳هـ.

فصل اشاره خواهد شد.^۴ همایون در خاطرات بازمانده از وی در این باره می‌نویسد:

دوره متوسطه که برای من یازده سال طول کشید، سرانجام تمام شد. یازده سال من مشغول گذراندن شش سال بودم. کمتر چیزی به این اندازه عجیب است. اما عجیب‌تر آن است که من بالاخره بدون آن که ترک تحصیل کنم توانستم گلیم خود را از آب بکشم.^۵

یادآور می‌شود که همایون پیش از خاتمه تحصیلات متوسطه در دبیرستان دارایی، در دبیرستان «البرز» تحصیل خود را آغاز کرده بود. وی پس از اتمام تحصیلات در مقطع سیکل از سال چهارم متوسطه به دبیرستان البرز منتقل می‌شود. انگیزه انتقال او از دبیرستان البرز به دبیرستان دارایی چنین بود:

او [داریوش] در هر کلاس دو یا سه سال می‌ماند. پدرش وی را به مدرسه دارایی برد. در مدرسه دارایی نیز او سه سال رفوزه شد و سال آخر که مدرسه دارایی منحل شد به علت این که او و هشت نفر دیگر رفوزه شده و در کلاس چهارم مانده بودند، مدرسه مذکور یک سال تعطیل خود را به عقب انداخت.^۶

جنب و جوش سیاسی دهه بیست

دوره نوجوانی داریوش همایون مقارن با رخداد جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین بود. به زعم همایون «عمر سیاسی» او از همین برهه و در چهارده سالگی آغاز می‌شود.^۷ روایت وی از شروع فعالیت‌های سیاسی‌اش در دوره اشغال چنین است:

زندگی دانش آموزی من به آرامی می‌گذشت. در سال ۱۳۲۱ وارد دسته‌های

۴. همایون در این زمینه اذعان دارد که: «در اثر فعالیت‌های سیاسی درسم سال‌های دراز عقب افتاد و دوره متوسطه را به جای شش سال در یازده سال گذراندم.» داریوش همایون، *گذر از تاریخ*. پاریس، آبنوس، ۱۹۹۲، ص ۱۴۵.

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات مورخ دوشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۰، ص ۲۲۵، شماره سند ۸۱۴۰/۱۴۱.

۶. رجال عصر پهلوی: *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۹۶.

۷. داریوش همایون، *نگاه از بیرون*. آمریکا، ایران و جهان، ۱۹۸۴، ص ۷.

کوچکی شدم که در آن هنگام به تعداد زیاد از طرف جوانان تشکیل می‌شد و عموماً دارای احساسات تند ناسیونالیستی بود.^۸

البته همایون در اثری که سیزده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی از وی منتشر شده است مدعی است که خود در چهارده سالگی اقدام به تشکیل اولین گروه سیاسی‌اش نموده است.^۹

همایون در توضیح و تشریح فزونتر جنب و جوش خود در این دوره اظهار می‌دارد:

من از نسلی هستم که خیلی زود فعالیت سیاسی را آغاز کرد. بیشتر افراد این نسل در آغاز به گرایش‌های چپی یا اسلامی یا جبهه ملی پیوستند. من از گروه کوچتری بودم که از همان سالهای ۲۱-۱۳۲۰ و سپس از هجوم نیروهای بیگانه به ایران، در سالهای آغاز نوجوانی با یک احساس ملی تند به فعالیتهای سیاسی دست راستی که هم دست نشاندهان انگلیس در هیأت حاکمه و هم دنباله‌روان شوروی را هدف خود قرار می‌داد، پرداخت.^{۱۰}

باید توجه داشت که ناسیونالیسم صورتی است از سیاستهای واکنشی در برابر استعمار، آن هم در جوامعی که ساختار اجتماعی و سیاسی آنان بر اثر دگرگونیهای ناشی از حضور استعمار خارجی دچار از هم پاشیدگی شده است. ملیت‌گرایی می‌تواند جهات سیاسی متفاوت و متعددی مانند دموکراسی، فاشیسم، یا کمونیسم اختیار کند.^{۱۱} بی‌شک با توجه به اشغال میهنمان در شهرپور بیست توسط متفقین، جنب و جوش دستجات، انجمن‌ها و تشکلهایی با ماهیت میهن پرستانه و مؤمن به ارزشهای سیاسی و فرهنگی ملی، همچنین بیگانه‌ستیز، طبیعی به نظر می‌رسد اما رویکرد ناسیونالیستی همایون به گونه افراطی و فاشیستی آن است. این نوع ناسیونالیسم به ویژه در سده نوزدهم در پاره‌ای از کشورها ظهور کرد و در قرن اخیر اصطکاک میان طبقات مردم در داخل برخی کشورها و در خارج موجب تولید تشنج و تنش در روابط کشورها گردید. این

۸. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۵۶.

۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۵.

۱۰. همان، ص ۳۰.

۱۱. بنگرید به نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل، برایان. اس. ترنر. فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۶۷، ص ۲۵۲.

شکل ناسیونالیسم به ظاهر تحریک کننده حس ملیت و میهن پرستی و باعث اعتلای ملت است، لیک در اصل به تفرقه، جدایی و اختلاف افکنی ملت امتداد می‌یابد. آنچه درباره تکوین دستجات افراطی ناسیونالیستی که در دوره اشغال پدیدار شد، شایان ذکر است، این که شماری از اعضای این قبیل تشکلهای بهره‌وری از احساسات بی‌آلایش نوجوانان و جوانان آن روزگار - بر خلاف بسیاری از کشورهایی که به اشغال متفقین در آمدند - نه تنها هیچگونه اقدامی در جهت مقاومت، مقابله و مبارزه با اجانب به عمل نیاوردند، بلکه عملاً و علناً به توجیه اشغال ایران پرداخته و با همکاری اشغالگران به شکار نیروهای ضد بیگانه زیر پوشش ناسیونالیسم پرداختند. در عمل نیز این قبیل ناسیونالیست‌های افراطی با استفاده از موقعیت کشور که زیر چکمه بیگانگان قرار داشت، بیشتر به درگیری و تسویه حساب با شهروندان و هموطنان خود پرداختند تا مبارزه با بیگانگان. البته، مستندی بر این ادعای همایون که فعالیت وی و یارانش «دست نشاندگان انگلیس در هیأت حاکمه و دنباله روان شوروی را هدف خود قرار می‌داد» نیز یافت نشد. همایون در پایان دهه بیست در ارزیابی خود از سالهای اشغال می‌نویسد:

نسل ما کودکی را در سالهای حکومت بیست ساله بسر آورد و هنوز کاملاً این دوران را ترک نگفته بود که حمله روسها و انگلیسها به کشور ما آغاز شد. ما در اثر ظاهرسازی‌ها و فریبکاریهای گذشته، اوضاع کشور را جدی می‌گرفتیم و دارای غروری شده بودیم که نه قبلیهای ما داشتند و نه بعدیها پیدا کردند. از این رو حمله ارتش‌های خارجی و اوضاع فزاینده باری که کشور ما پیدا کرد، در دل‌های کوچک ما آثار شدیدی به جای گذاشت و حس انتقامجویی و کینه‌کشی در ما تقویت شد. بر اثر این جریانات، ما کودکان چشم و گوش بسته که جز دل‌های پاک و عواطف سرشار چیزی در دست نداشتیم، وارد میدان مبارزه شدیم و از هشت، نه سال پیش به جای آن که سالهای کودکی را به بازی و تفریح بگذرانیم، صرف مبارزات سیاسی و اجتماعی کردیم که در اجتماع ما چندان تأثیر نکرد، ولی خود ما را از پای درآورد.^{۱۲}

همایون از «ظاهر سازی، فریبکاری، غرور، اوضاع فزاینده بار کشور، انتقامجویی و

۱۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۷ آبان ۱۳۲۹، ص ۱۴۹، شماره سند ۸۱۴۰/۸۳

کینه‌کشی» سخن می‌گوید و این که چگونه مانند «کودکان چشم و گوش بسته با دل‌های پاک و عواطف سرشار، مبارزات سیاسی و اجتماعی را جایگزین بازی و تفریح» کرده است. چه خوب بود همایون از رهگذر نگارش بخش‌هایی از خاطراتش، اندکی ما و خوانندگان را از آثار جلوه‌های مبارزه سیاسی و اجتماعی خود و یارانش آشنا می‌ساخت تا به گونه‌ای منصفانه در دادگاه تاریخ به قضاوت درباره کارکرد وی پرداخته شود.

شبه‌نظامیان «انجمن»

داریوش همایون در نیمه دهه بیست به محفلی که به نام «انجمن» نامبردار بود راه می‌یابد. اداره انجمن یادشده بر عهده «هیأت مرکزی» بود. هیأت مرکزی که برخی عناصر آن عبارتند از محسن پزشکیور، جواد تقی زاده، داریوش همایون، علینقی عالیخانی، بیژن فروهر و حسن غفوری، که اعضای مؤسس و بنیانگذار به شمار می‌آمدند. به نظر می‌رسد از هدف‌های مهم این محفل، فعالیت شبه‌نظامی بوده است. چرا که در حوزه کار عملی انجمن، بازسازی و تعمیر نارنجک مطمح توجه بوده است. از قضا در جریان آماده‌سازی نارنجکی، «علیرضا رئیس»، از اعضای انجمن کشته و یکی دیگر از انجمنی‌ها زخمی و دستگیر می‌شود. پیش از این رخداد نیز یکی دیگر از اعضای بنیانگذار انجمن، داریوش همایون بر اثر انفجار مین قسمتی از یک پای خود را از دست می‌دهد.

ورود «انجمن» به فاز فعالیت نظامی در سایه تولید نارنجک توسط اعضای آن، موضوع حساس و در خور تأمل و تعمقی است که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد.

همانگونه که آگاهی داریم جنگ جهانی دوم که در یکم سپتامبر ۱۹۳۲م/ دهم شهریور ۱۳۱۸ش آغاز شده بود به مدت شش سال به درازا انجامید. در پی خاتمه جنگ در سال ۱۳۲۴ با توجه به مفاد پیمان سه گانه، نیروهای متفقین می‌بایست ظرف مدت شش ماه خاک ایران را ترک می‌کردند. قوای انگلیس و آمریکا آرام آرام نسبتاً به قرار نهاده‌شده عمل کردند. اما کار شکنی از سوی نیروهای شوروی آغاز شد و آنان به رغم خواست سیاسی خود بر اثر فشار سیاسی دول متفق و افکار عمومی ناگزیر به تخلیه بخش شمال غربی کشور شدند. اکنون به طرح این پرسش می‌پردازیم، در برهه‌ای که جنگ جهانی دوم خاتمه یافته بود و قوای متفقین – صرف‌نظر از نیروهای شوروی در

مناطق شمال غربی کشور- اندک اندک خاک میهنمان را ترک می‌کردند، تکوین گروهی متشکل از عده‌ای جوان ناسیونالیست با کارکرد شبه‌نظامی که به ساخت نارنجک نیز مبادرت داشتند برای چه منظوری بوده است؟ خوشبینانه‌ترین پاسخ اینست که سمتگیری فعالیت نظامی انجمنی‌ها را علیه مطامع سیاسی-نظامی دولت شوروی و کارگزاران داخلی توده‌ای آنان نشانه رویم،^{۱۳} که البته چنین نیست و عملکرد این محفل محل مذاقه فزونتر است. یعنی گرچه عمر دولت‌ها و کابینه‌ها در این مقطع، کوتاه و گذرا است و بدیهی است هژمونی سیاسی از اقتدار چندانی برخوردار نیست، چندان که توانایی رویارویی رسمی با فعالیت‌های نهان‌روشانه هواداران حزب توده را نداشت، از ظهور چنین محفل‌هایی نه‌تنها ناخشنود نبود بلکه می‌توان جلوه‌های جانبدارانه حکومتی و زمینه‌های پشتیبانی اجنبی را نیز در پس آن به شرط عدم ذکام سیاسی، ملاحظه کرد. در نیمه دهه چهل فعالیت‌های داریوش همایون به ویژه در زمینه تأسیس روزنامه آیندگان، حساسیت سازمان اطلاعات و امنیت کشور را بر می‌انگیزد. از این رو مأموران ساواک اقدام به گردآوری آگاهی‌هایی درباره وی می‌نمایند. گزارش خیلی محرمانه و طبقه‌بندی حفاظتی شده منبعی به نام «رادنیا» به تاریخ ۹ فروردین ۱۳۴۶ در خصوص فعالیتهای سیاسی نیمه دهه بیست همایون و آنچه بر وی در «انجمن» گذشته است جالب توجه است:

در سال ۱۳۲۵ ضمن خدمت در دارایی با چند تن از جوانها که فعالیت ناسیونالیستی داشتند و به نام انجمن کار می‌کردند، وارد در فعالیت شد. در این

۱۳. چند گزارش غیرمستند بازمانده از دوره اشغال، حاکی از ورود اسلحه به برخی شهرهای کشور و در اختیار حزب توده قرار دادن آنهاست از جمله نامه صفاری، رئیس شهرداری کل کشور به وزارت کشور به تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۲۵ مبنی بر این که: «در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۴ کارآگاه ویژه گزارش داد که در بین چهار تا هفتم ماه جاری در شاهی مقداری اسلحه شبانه به وسیله نیروی شوروی وارد و در اختیار حزب توده گذاشته شده و از طرف حزب توده هم جواب داده شده که قوای شوروی در شاهی مبتدی هستند و این اسلحه‌ها برای تعلیم و تربیت آنها داده شده، دستور لازم جهت صحت و سقم خبر شهرداری مربوطه داده شد... وارد و خارج کردن اسلحه به وسیله نیروی شوروی در همه اوقات مشخص است ولی گذاردن اسلحه به اختیار حزب توده مکتوم. فقط عده [ای] از افراد حزب توده را مشاهده که اغلب مسلح به تفنگ‌های مختلف می‌باشند لیکن تحقیق در مقدار و چگونگی آن مقدور نیست.» صفاءالدین تبرائیان. *ایران در اشغال متفقین*. تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۶۸۲.

انجمن: علیرضا رئیس، جواد تقی‌زاده،^{۱۴} محسن پزشکیور،^{۱۵} علی حق‌نویس،^{۱۶} بیژن فروهر،^{۱۷} دکتر عالیخانی^{۱۸} فعالیت می‌کردند. داریوش همایون نیز به آنها ملحق شد. در آن ایام جوانهای مذکور تحت ریاست علیرضا (رئیس) نارنجک می‌ساختند. در یکی از روزها که مشغول ساختن^{۱۹} نارنجک بودند، یکی از نارنجکها منفجر شد که بلافاصله علیرضا رئیس را کشت و دکتر عالیخانی دستگیر شد. پس از این حادثه چون داریوش همایون وارد انجمن شده بود و کمیته مرکزی به او پیشنهاد کرد تا در سرقت نارنجک و مین از کمپ آمریکاییان به اتفاق پزشکیور شرکت کند، داریوش چون در همان هنگام خودخواهی و مقام‌پرستی داشت، حاضر شد که مین سرقت کند. در اولین حادثه قبل از اینکه به کمپ آمریکاییان برسد، یک مین پای او را مجروح کرد و پزشکیور وی را به بیمارستان سینا برد. داریوش مدتی از فعالیت کناره‌گیری کرد.^{۲۰}

یادآور می‌شود آنچه گزارشگر ساواک با عنوان خدمت همایون در سال ۱۳۲۵ در

۱۴. جواد تقی‌زاده پس از خاتمه تحصیلات خود در رشته حقوق دانشگاه تهران به عنوان قاضی در دادگستری مشغول کار شد.

۱۵. وی متولد ۱۳۰۶ و فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. پزشکیور نماینده مجلس شورای ملی در ادوار بیست و دوم و بیست و چهارم از خرمشهر بود و سالهاست دبیرکل حزب پان‌ایرانیست است. ۱۶. در گزارش ساواک به اشتباه پدر (علی)، عضو انجمن معرفی شده است، حال آن که هوشنگ حق‌نویس عضو انجمن بوده است که سالها بعد به منظور ادامه تحصیل رهسپار خارج شد. علی حق‌نویس (پدر هوشنگ) سناتور انتصابی مجلس سنا در ادوار یکم و دوم از تهران بود. وی همچنین سردبیری روزنامه رعد را نیز برعهده داشت.

۱۷. بیژن فروهر، فرزند ابوالقاسم خان فروهر از خاندان‌های سرشناس تفرش است. ابوالقاسم خان فروهر در دوره رضاشاه معاونت وزارت دارایی را برعهده داشت. وی مدتی بعد به عنوان وزیر پیشه و هنر و پس از آن به سمت وزیر کشور منصوب شد. ابوالقاسم فروهر سه دوره نماینده مجلس شورای ملی در ادوار یازده تا سیزده بود که بعدها به سمت سفیر ایران در سوئد و... بکار گرفته شد و در سال ۱۳۳۹ درگذشت. یکی از فرزندان وی بیژن فروهر، تحصیلات خود را در رشته پزشکی در سویس به پایان رساند و به عنوان پزشک جراح در شرکت نفت استخدام شد.

۱۸. علینقی عالیخانی، فارغ‌التحصیل دوره دکترای اقتصاد دانشگاه تهران؛ وزیر اقتصاد ملی کابینه‌های علم، منصور، هویدا؛ رئیس دانشگاه تهران (۲۸ تیر ۱۳۴۸ تا ۲۴ تیر ۱۳۵۰). رویکرد وی از ابتدای دهه پنجاه به بخش خصوصی بود. دکتر عالیخانی سالهاست مقیم پاریس و سرگرم فعالیت در حوزه‌های اقتصادی است.

۱۹. در اصل: ساختمان.

۲۰. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۹۷-۹۸. بخشی از این گزارش عیناً در صفحه ۱۱۹ به بعد اثر یادشده تکرار شده است.

دارایی از آن یاد می‌کند، منظور گذران دوران تحصیلی او در دبیرستان دارایی است وگرنه وی پس از خاتمه تحصیلات متوسطه از ابتدای دههٔ سی به خدمت دارایی درآمد. به هر روی بر اساس یادداشتهای همایون، وی در اواخر سال ۱۳۲۴ که می‌نویسد: «مدرسه می‌رفتم ولی هیچ درس نمی‌خواندم و امتحان نمی‌دادم»، بنا را بر ترک تحصیل می‌گذارد^{۲۱} و در بست به اشتغالات سیاسی مبتلا می‌گردد. نخستین بار ایدهٔ تأسیس «انجمن» در ۱۳۲۴ از سوی پزشکپور مطرح می‌شود و در همان سال نیز انجمن فعالیت مخفی خود را آغاز می‌کند. انجمن در مقاطع گوناگون به مدت شش ماه رئیس را برمی‌گزیند که مجری تصمیم‌گیریهایی بود که در هیئت مرکزی گرفته می‌شد. انجمنیها بیشتر مواد منفجره و تسلیحات خود را از انبار متروکهٔ ارتش واقع در سرخه‌حصار تهران تهیه می‌کردند و بخشی از سلاحهای مورد نیاز از بودجهٔ انجمن خریداری می‌شد. عده‌ای از عناصر انجمن شبانه از تهران خارج و به نحوی به پادگان‌های نظامی ویران و متروک راه می‌یافتند و مبادرت به جمع‌آوری نارنجک‌های زنگ‌زده و فرسوده و بدون ضامن که تعدادی از آن عمل نکرده بود می‌نمودند. شعبه‌ای که مسئولیت تأمین تسلیحاتی انجمن را به منظور مأموریت‌های نظامی به عهده داشت با رمز «ر» زیر نظر علینقی عالیخانی عمل می‌کرد.^{۲۲} علیرضا رئیس از کادرهای این شعبه بود. بیژن فروهر نیز سرپرستی شعبهٔ فنی را عهده‌دار بود. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، واقعه بر روی مین رفتن همایون در اردیبهشت ۱۳۲۵ و رویداد کشته شدن رئیس بر اثر انفجار نارنجک در خرداد ماه آن سال اتفاق افتاد که البته بعدها در گزارش ساواک این توالی تاریخی بهم خورده است.

در روز هشتم خرداد ۱۳۲۵ علیرضا رئیس در حال بازسازی یکی از نارنجک‌های سرقت شده از پادگان ارتش بر اثر انفجار نارنجک در آزمایشگاه کوچک خانه‌شان کشته شد.^{۲۳} رئیس هنگام مرگ هجده ساله بود. روش کار تعمیر و آماده‌سازی نارنجکهای زنگ‌زده و از رده خارج به گونه‌ای بود که یک فتیله جایگزین بست فوقانی می‌شد،

۲۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، ص ۱۷۰، شماره سند ۸۱۴۰/۹۶.

۲۲. منبع شفاهی: گفت‌وگو با برخی مطلعین از جمله آقای محسن پزشکپور در آذر ۱۳۷۹ در تهران.

۲۳. خاک و خون (روزنامه). س ۱۳۴۷، ش ۴۰۶. مقاله «رستاخیز پان‌ایرانسم و حزب پان‌ایرانست چگونه بنیان گرفت» به قلم امیر هوشنگ حمیدی؛ ضد/استعمار (نشریه حزب پان‌ایرانست). س ۲، ش ۱۵.

تیم‌های عملیاتی انجمن با مشتعل کردن فتیله، نارنجک را بسان کوکتل مولوتف به مکانهای مورد نظر پرتاب می‌کردند. در همین مقطع شاهد آن هستیم که کلپ‌ها و دفاتر طرفدار حزب توده این‌گونه با یورش انجمنی‌ها منفجر و به آتش کشیده می‌شد. در یکی از این حملات، منزل ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) نخست‌وزیر عضو لژ فراماسونری بیداری نیز مورد حمله به وسیله مواد منفجره و آتش‌زا قرار گرفت.^{۲۴} به دنبال کشته شدن رئیس و در پی بازپرسی کارآگاهان شهربانی از خانواده رئیس درباره ارتباطات و دوستانش، علینقی عالیخانی دستگیر می‌شود و حدود سه ماه را در زندان شهربانی می‌گذرانند. وقوع دو رخداد انفجار مین در کمپ آمریکاییها و انفجار نارنجک در خانه رئیس، ظرف مدت یازده روز و دستگیری عالیخانی و بازپرسی از وی، سرنخ‌هایی را در اختیار مأموران اطلاعاتی رکن دو ارتش که فعالیتهای خود را در این برهه به شدت افزایش داده بودند، قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد در این هنگام حرکات انجمنی‌ها ردیابی شده و مأموران امنیتی فعالیتهایشان را زیر نظر داشتند. اما جالب آن‌که هیچ‌یک از انجمنیان در تور مأموران گرفتار نمی‌شوند.

«فرمان رئیس»

به دنبال کشته شدن رئیس، از سوی پزشکپور نوشتاری حماسی که به «فرمان رئیس» سرشناس شد، به پاس ماندگاری نام و یاد او تهیه گردید که پس از آن به مثابه منشور و پیمان‌نامه‌ای جمعی برای اعضای انجمن و دنباله‌روان مشی آنان بشمار آمد. به منظور شناخت زمینه‌های فکری و سیاسی انجمن، متن فرمان یادشده آورده می‌شود.

ما بنیان‌گذاران انجمن که نخستین پایه ایران‌پرستی را بر روی شانه‌های خود برپا کردیم، امروز در این ساعت به خاطر آن که انجمن مقدس خود را وارد یک راه تغییرناپذیر به سوی یک هدف مقدس جاوید رهسپار سازیم و به خاطر آن که هرگز نگذاریم این شعله‌های آتش وطن‌پرستی که امروز از قلوب ما زبانه می‌کشد خاموش گردد و به خاطر آن که آرزو و ایده مشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه ایرانی نموده و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه عقاید انجمن خویش سازیم می‌گوییم پان‌ایرانیزم آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند.

۲۴. منبع شفاهی: محسن پزشکپور.

اکنون به خدای خود و شرافت انجمن خود و به خون همیشه شهید و سرباز فداکار انجمن، علیرضا رئیس سوگند یاد می‌کنیم که برای همیشه و تا ابد جز پان‌ایرانیزم برای خود هدف و آرزویی تخصیص ندهیم و انجمن و ایران را جز به سوی این آینده درخشان و دوست‌داشتنی نرانیم.

ای آیندگان، ای کسانی که روزی زمام امور انجمن کنونی ما را در دست می‌گیرید، مردان مبارز، آنهایی که برای عظمت ایران به سازمان مقدس ما می‌پیوندید، زمامداران، ای افرادی که بر نواده‌های داریوش و سیروس حکومت می‌کنید، ای خواننده عزیز، شاید وقتی که این سطور را می‌خوانی اجساد ما خاک شده باشد، شاید که مکان ما کنج زندان باشد و شاید به جرم وطن‌دوستی آواره کوه و دشت باشیم، یا قلوب ما را که کانون آتش ایران‌پرستی است تیرهای جانگداز دشمنان میهن سوراخ سوراخ نموده باشد، اما از تو می‌خواهیم و به تو می‌گوییم و ترا به اهورامزدا، خدای بزرگ ایران قسم می‌دهیم که به پاس احترام روح شهدای ایران و به یاد بنیانگذاران انجمن و به خاطر عظمت ایران و برای همیشه تو نیز یک آرمان داشته باشی و معتقد به یک عقیده کلی گردی، آن هم پان‌ایرانیزم، و شاید این آرزو در زمان مادر دوره تو یا بعد از تو به حقیقت پیوندد، اما باشد، تو موظفی ذره‌ای از این اخگر را که در سینه داری در قلوب دیگران و آیندگان وارد کنی تا سینه به سینه بگردد و خاموش نشود. مطمئن باش روزی می‌رسد که این آتش پلیدی‌ها را بسوزاند و جز پاکی چیزی بر جای نگذارد. تا آن روز این وصیت ماست. شما هاله سیاه را از دور پرچم ایران برنگیرید. این هاله نشانه عزاداری و ماتم ماست. تا وقتی که به هدف مقدس خود نرسیده‌اید، تا زمانی که عظمت ایران را اعاده ننموده‌اید، شما را به ناموس وطن سوگند این هاله سیاه را برنگیرید و نعره‌کشان بگویید به پیش برای محو این هاله سیاه، به پیش برای آن روز تاریخی و مقدس، آن روز سعادت‌بار فربخش، آن روز برای نخستین بار پرچم سه رنگ ما بدون هاله سیاه در دست جوانان فداکار ایران، سربازان غیور انجمن در اهتزاز خواهد بود.

هموطنان، درود بر شما و شهدای ایران، درود بر قهرمان پیشاهنگ و شهید راه آزادی ایران، علیرضا رئیس. ایران را به شما می‌سپاریم و شما را به اهورامزدا.^{۲۵}

ذکر این نکته حائز اهمیت است که از سوی انجمنی‌ها صورتی از به زعم آنان «ایرانیان خائن، وطن‌فروش» و عوامل داخلی استعمار دربرگیرنده نام سیصد نفر به

۲۵. ناسیونالیسم (نشریه دانشجویان پان‌ایرانیست مقیم خارج). خرداد ۱۳۴۴، ش ۳۱، صص ۱-۳.

منظور مجازات تهیه شده بود. از منظر انجمن این عده متهم به همکاری با بیگانگان، به ویژه شوروی و انگلیس بودند و می‌بایست به کیفر این همکاری ننگین خود با اجانب می‌رسیدند.^{۲۶}

در کنار انجمن که فعالیت‌هایش مخفیانه بود، «سازمان خارجی» که جنب و جوش آشکاری داشت عمل می‌کرد. گرداننده سازمان خارجی، محسن پزشکپور و محمدرضا عاملی تهرانی^{۲۷} بودند. حضور در سازمان خارجی به مثابه عضویت در انجمن نبود همچنان که عاملی عضو انجمن نبود. بیشتر جلسات انجمن در منزل دکتر بیژن فروهر، واقع در کوچه نیایی (حد فاصل میدان فردوسی و کالج) تشکیل می‌شد. از دیگر عناصر انجمن، می‌توان به حسن غفوری^{۲۸} اشاره کرد. از سوی برخی اعضای متمول انجمن کمک‌های شایانی به انجمن صورت می‌گرفت.^{۲۹}

انفجار مین در امیرآباد

ورود این پسر هفده ساله (داریوش همایون) به جمع «انجمن»، رویداد مهمی در زندگی سیاسی و دوران فعالیت اجتماعی او به شمار می‌آید. به ویژه آن که مدت زمانی از ورودش نمی‌گذشت که واقعه انفجار در میدان مین کمپ آمریکاییها در منطقه امیرآباد

۲۶. منبع شفاهی: گفت‌وگو با برخی مطلعین از جمله محسن پزشکپور.

۲۷. او متولد ۱۳۰۶ و فارغ‌التحصیل رشته پزشکی دانشگاه تهران می‌باشد. عاملی تهرانی پس از دریافت دکترای پزشکی، دوره‌های تخصصی انستیتولوژی در دانشگاه تهران و دوره تکمیلی آن را در انگلستان طی کرد. سپس به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت. دکتر عاملی تهرانی، قائم‌مقام حزب پان‌ایرانیست، پس از داریوش همایون در کابینه جعفر شریف‌امامی به وزارت اطلاعات و جهانگردی رسید و پس از سقوط کابینه شریف‌امامی به عنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه ارتشید غلامرضا ازهاری سرگرم فعالیت شد. عاملی تهرانی پس از تشکیل حزب رستاخیز فعالیت خود را در این حزب ادامه داد. او در دوره دبیرکلی هویدا، دبیر حزب در استان مرکزی و پایتخت بود. عاملی تهرانی در دوره‌های ۲۰ و ۲۴، نماینده مردم مهاباد و تهران در مجلس شورای ملی بود. عاملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و ساعت ۵ بامداد روز سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران شد. عاملی از دوستان نزدیک دوره نوجوانی همایون است.

۲۸. از خانواده‌های سرشناس سبزوار بود. تحصیلات خود را در رشته حقوق دانشگاه تهران گذراند، سپس رهسپار فرانسه شد و در همین رشته به دریافت مدرک دکترا نایل آمد. او از بانیان تأسیس «سازمان اقدامات تأمینی و تربیتی زندانیان» است.

۲۹. منبع شفاهی: محسن پزشکپور.

تهران روی می‌دهد. یادداشتهای همایون به کمکمان می‌آید تا تاریخ دقیق این رخداد را معین و پی به چگونگی ماجرا ببریم:

روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ به امیرآباد رفتم و به خاطر موضوع بی‌اهمیتی به داخل منطقه مین‌گذاری شده قدم نهادم و پس از طی تقریباً صد قدم به ضربت انفجار یک مین از پا درافتم.

اکنون وقتی آن روز را به خاطر می‌آورم، وقتی حالت خود را، حالت عادی و بی‌اعتنایی خود را هنگامی که در داخل منطقه مین‌گذاری شده به سرعت راه می‌رفتم در نظر مجسم می‌کنم، از تعجب به وحشت می‌افتم. من هرگز در هیچ خیابان و گردشگاهی به آن اندازه خونسرد و بی‌اعتنا نبوده‌ام و هیچگاه چنان حالت عجیب و ترس‌آور را در هیچ نقطه نداشته‌ام. گمان می‌کنم کمتر موجودی در جهان به آن درجه از بی‌اعتنایی و عدم توجه به سوی مرگ رفته است.

اما من اگر آن روز پای خود را از دست نمی‌دادم، چند روز بعد حتماً جان خویش را فدای بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری وحشتناک خود می‌کردم. آن روزها تصادفات خطرناک برایم رخ داد. دوچرخه من مانند این بود که حتماً مأموریت کشتن مراد دارد. همه آن حوادث بی نتیجه ماند.

اما این یکی سرانجام از پایم درافکند. اما رفتارم پس از انفجار عجیب‌تر بود. من با چشمان بسته و مجروح و با تن زار و نگون می‌خواستم قطعه گوشتی را که نقطه اتصال قسمت مجروح و سالم پایم بود ببرم و در همان هنگام در حالیکه از درد به روی زمین می‌غلتیدم، مغزم مانند اوقات عادی کار می‌کرد...

سپس شش ماهی که بستری بودم شاهد تظاهرات جدیدتری از روحیه من بود. من رفتاری کردم که اکنون خودم هم از آن به تحیر می‌افتم. من در آن وقت فقط به زحمت ۱۸ سال داشتم. همان موقع در دفتر خاطرات خود نوشتم «در اثر این واقعه من هیچ ضرری ندیدم و چیزی از من کم نشد.» حتی در جای دیگر نوشتم «این تصادف نه تنها خسارتی به من وارد نکرد، بلکه نفع زیادی هم برای من داشت به طوری که اکنون خیلی میل دارم از این روزها تا پایان عمر بسیار بر من بگذرند.»

پیدااست که چنین روحیه‌ای چنان با حوادث دردناک و تلخ روبرو می‌شده است. من خوشترین اوقات زندگانیم را در آن شش‌ماه‌گذرانیدم. در آن‌هنگام نیز همین اعتقاد را داشتم: «اکنون من حیات خود را سراسر آمیخته با خوشبختی و سعادت می‌بینم...» این حادثه در همان هنگام در من کوچکترین تأثیر مخالفی نکرد و حتی به مقدار

زیاد بر خوشبینی مفرط و بی‌باکی عجیب افزود.^{۳۰}

بر روی مین رفتن همایون، وقوع انفجار، و آسیب‌دیدگی پای وی، رخداد مهمی در زندگی او به شمار می‌آید. همایون آنگونه که خود معترف است «به خاطر موضوع بی‌اهمیتی به داخل منطقه مین‌گذاری شده قدم نهاده بود.» این موضوع به زعم همایون بی‌اهمیتی که مایل به توضیح پیرامون آن نیست همانا نیاز جماعت انجمن به مواد منفجره به منظور رویارویی با مخالفان بود. انجمنی‌ها راه فیصله دادن به اختلافات خود با عناصر مخالفشان را در گلوله و مواد منفجره، خون و آتش می‌دیدند. در این رخداد، همایون، بر اثر انفجار مین ضدنفر قسمتی از پای خود را از دست می‌دهد. به رغم بررسی یادداشتها و دفترهای خاطرات بازمانده همایون، شدت جراحت وارده و مکان دقیق آسیب‌دیدگی پای وی مشخص نشد. پرونده و اسناد و مدارک همایون در ساواک نیز که در آبان ۱۳۷۸ از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات به چاپ سپرده شده است به هیچ‌وجه روشنگر این موضوع نبود. به گفته برخی آشنایان همایون، در این واقعه بخشی از پای او از ناحیه پایین پاشنه و قوزک قطع می‌شود و برای قسمت جلو، پای مصنوعی تدارک دیده می‌شود. گرچه آشنایی با سیروس همایون، برادر داریوش همایون موجب بازگشایی این گره کور شد و بر اساس نظر ایشان چهار انگشت پای چپ همایون کاملاً قطع و انگشت کوچک انتهایی نیز به چند رگ آویزان بود. اما پزشک معالج در بیمارستان سینا مبادرت به قطع این بخش تا نزدیکی پاشنه پا کرد.^{۳۱}

سعی همایون بعدها بر آن بود تا این موضوع را از دید سایرین پنهان نگاه دارد. نکته جالب توجه این که در گزارشهای ساواک صرفاً اشاره به آسیب‌دیدگی و نه قطع شدن بخشی از پای او می‌شود. در پی پیروزی انقلاب اسلامی، همایون در هیچیک از آثار منتشره خود در خارج از کشور، همچنین گفت و گوی مفصل و نسبتاً جامعی که «ایران و جهان» با وی انجام داد،^{۳۲} کوچکترین اشاره‌ای به این ماجرا که در عنفوان جوانی برایش روی می‌دهد، نمی‌کند. رخدادی که به نوشته وی نه تنها خسارتی به او وارد نداشت بلکه برایش سودمند نیز بود. لیک همایون از این واقعه عبرت نگرفت و به ماجراجوییهای خود همچنان ادامه داد، گرچه شش ماهی در این میان وقفه وارد شد و او بر اثر دردهای

۳۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، صص ۱۷۵-۱۷۷، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۰۱

۸۱۴۰/۱۰۲ ۸۱۴۰/۱۰۳

۳۱. گفت‌وگوی نگارنده با آقای سیروس همایون در دی ۱۳۷۹ در تهران.

۳۲. نک: داریوش همایون، *گذار از تاریخ*، صص ۱۴۵-۱۸۲.

روحی و جسمی در تنهایی و انزوا در بستر بیماری خفت.^{۳۳}

روایت پزشکپور از واقعه کمپ امریکائیا

در واقع روحیه ماجراجویانه همایون کار دستش داد و گر نه مأموریت تیم همایون- پزشکپور، شناسایی کمپ و ارائه گزارش به انجمنی‌ها بود. تاریخ واقعه از سوی همایون در خاطراتش بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ که مقارن با روز سه‌شنبه است ذکر شده است. اما بازگویی این رخداد از زبان یکی از همراهان همایون نیز شنیدنی است. به گفته پزشکپور: صبح زود آخرین آدینه اردیبهشت ۱۳۲۵ به اتفاق یکی دیگر از اعضای انجمن به سراغ همایون در خانه رفتیم. داریوش کتاب زبان انگلیسی را به عنوان محمل برای کسب آمادگی در آزمون پایان سال تحصیلی همراه خود آورد. تیم سه نفره انجمن به سوی منطقه امیرآباد شمالی، جایی که اردوگاه آمریکاییها قرار داشت و تقریباً تخلیه شده بود و معدودی نگهبان از آن محافظت می‌کردند، حرکت کرد، اطراف کمپ آمریکاییها سیم خاردار بود که در محلهایی قطع شده بود. هوا نیز کاملاً روشن بود. داریوش پیشنهاد کرد از منطقه مین‌گذاری شده عبور کنیم، اما من مخالفت کردم. سرگرم شناسایی اطراف خود بودیم که ناگهان با شنیدن صدای انفجار در جای خود وحشت‌زده می‌خکوب شدیم. پشت سرمان داریوش در میدان مین در میان گرد و غبار برخاسته از شدت انفجار در خاک و خون می‌غلتید. با مشاهده این صحنه، هم‌رزم سوم تیم که تسلط بر روحیه و اعصابش را از دست داده بود از صحنه گریخت و ما را رها کرد. بی‌اختیار با صدای بلند کمک خواستم اما در آن محله بیابانی کسی فریادرسمان نشد. آماده شدم به سوی داریوش حرکت کنم اما او مرا از انجام این کار برحذر داشت. بی‌توجه به هشدار او به طرفش حرکت کردم. یک پایش از قوزک کاملاً له و گوشت‌هایش به چند رگ آویزان بود. در آن هنگامه محملی را تدارک دیدیم و آن اینکه برای تمرین زبان انگلیسی به این منطقه خلوت آمده بودیم که ناگهان بر اثر وزش باد، برخی اوراق کتابمان به درون محوطه پشت سیم خاردار افتاد و ما بی‌توجه از آنچه در انتظارمان است به درون ناحیه ممنوعه قدم گذاردیم. به یکباره از دور اتومبیلی را مشاهده کردیم که به منطقه نزدیک می‌شود. با فریاد از آنان کمک خواستیم. خودرو جیب دانشگاه تهران بود. داریوش را درون اتومبیل

۳۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخه‌های ۱۶ مهر و ۲۰ دی ۱۳۲۹، صص ۱۴۲ و ۱۵۹، شماره سندهای ۸۱۴۰/۷۸ و ۸۱۴۰/۸۹

قرار دادیم و به سوی بیمارستان سینا حرکت کردیم. مایه را آن گونه که توجیهی برای خودمان ساخته بودیم بازگو کردم. در بیمارستان، یکی از دستیاران پرفسور عدل به نام دکتر منصور معالجه را آغاز کرد. روحیه داریوش خیلی خوب بود.^{۳۴}

دکتر منصور، پزشک معالج همایون، برادر حسنعلی منصور است. مدت زمان کوتاهی بعد، همایون به بیمارستان بانک ملی انتقال یافت. دکتر وثوقی از قطع پای وی بالاتر از انگشتان اظهار تأسف می‌کند و شروع به تراش استخوان اصلی و فوقانی می‌کند. برای مابقی پای همایون نیز نیم پایی از چوب تدارک دیده می‌شود. چندی نیز همایون در بیمارستان نجمیه دوره نقاهت خود را می‌گذراند. همان ایام نورالله همایون، پدر داریوش سروده‌ای را برای وی انشاء کرد که مطلع آن چنین بود:

دیدنی آخر که چه آمد به سرم زکفم رفت خدا/یا کف پای پسر

نکته شایان توجه این که پای راست داریوش همایون هم ناقص بود و به سان یک نوجوان ده ساله است. ماجرا از این قرار است که همایون در دوازده سالگی به شدت تب می‌کند. پزشکی از اقوام خانم عابدی - همسر دوم پدر داریوش - بر بالین وی حاضر می‌شود، این دکتر تجربی دائم‌الخمر در حالت عدم تعادل، آمپول گنه‌گنه و گنین را به روی رگ می‌زند و در نتیجه عصب خشک می‌شود و از این زمان پای راست همایون دیگر رشد نکرد و مانند پای کودکان، کوچک ماند.^{۳۵}

همایون در بخشهای محدود و معدود دفترچه‌های خاطرات بازمانده، به هیچ وجه مایل به واگویی نام احدی نیست، به طوری که از ذکر نام پزشکپور و حتی نفر سومی که پا به فرار نهاد نیز خودداری می‌ورزد.

همایون جوان مجروح از انفجار مین در این مقطع زمانی با آسیبهایی جدی که پیش از این نیز بدان مبتلا بود، به گونه‌ای گسترده و عمیق دست به گریبان است. خواندن بخشهایی از دستنوشته‌های اسفند ۱۳۲۶ وی بیش از پیش ما را با سلوک شخصیتی این چهره آشنا می‌سازد:

من از همه چیز گذشته بدم می‌آید؛ از خودم در گذشته، از دنیا در گذشته، و از همه چیز و همه کس در گذشته... یک زندگی بد گذشته و یک زندگی بد گذرانده،

۳۴. منبع شفاهی: محسن پزشکپور.

۳۵. منبع شفاهی: سیروس همایون.

مجموع عمر مرا تشکیل می‌دهد. بد گذشتن و بد گذراندن. یعنی بیست سال عمر من.^{۳۶}

یادداشتهای فوق به وضوح نشانگر ناخشنودی همایون از چگونگی گذراندن عمر در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی است. در لابه‌لای یادمانده‌های او آشکارا این نارضایتی از همه چیز گذشته موج می‌زند. به عنوان نمونه به این فراز توجه فرمایید:

زندگی حال من مثل یک شب تاریک و بدون ماه است. هیچ نقطه روشن و درخشانی ندارد. هیچ موفقیتی، هیچ لذتی، هیچ... در آن نیست.^{۳۷}

همایون زندگی خود را تا این مقطع زمانی به دو بخش تقسیم می‌کند: کودکی - نوجوانی، و جوانی، و این دو دوره از دو حالت خارج نیست؛ یا دیگران در حق او بد کرده‌اند و یا خود در حق خود جفا کرده است.

زندگی من تا کنون دو قسمت داشته، کودکی و سنین نوجوانی و جوانی. کودکی به من بد گذشته، یعنی خود من که اختیاری از خود نداشته‌ام و دیگران هم آنچه توانسته‌اند به من بد کرده‌اند. ولی در نوجوانی یعنی در هفت یا هشت سال اخیر، من معتقدم که بد کرده‌ام و زندگی را بد گذرانده‌ام. یعنی با این که اختیار زندگیم تا حدی در دست خودم بوده است، زندگی خود را بد تنظیم کرده و بد گذرانده‌ام. اگر چه ممکن است در همان وقت خوب گذرانده باشم ولی حالا معتقدم که بد گذرانده‌ام.^{۳۸}

روشن است که نگاه همایون به گذشته خود معطوف به علایق معرفت‌شناختی طبیعی که از آن به علایق هنجاری و ارزشی تعبیر می‌شود، نیست. برای درک و فهم بسترها (Context) و زمینه‌های (grounds) این نگرش، کاوش در درون کانون خانوادگی همایون اجتناب‌ناپذیر است.

۳۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، (پیش از دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۶)، ص ۶۲.

۳۷. همان، ص ۶۳.

۳۸. همان، ص ۶۲.